

## پوچینی

کسی که دنیا را مسحور کرد

با آخرین روز ماه مه سال ۱۸۸۴ میلادی که «Le Villi» اثر پوچینی با نخستین کوشش اودرراه تصنیف ایرا ، در تئاتر **دال ورمه** «Dal Verme» برای اولین بار بموقع اجرا گذارده شده موفقیت‌های بی‌دری می‌سپیداند که در جهان ایرای جدید در کنار **یشاردشتر اوس** برای خود مبارز می‌طلبید آغاز گردید . مسلم است که وقت و مهلتی لازم بود تا با بوجود آمدن «Manon Lescaut» و قبل از همه «La Bohème» آوازه شهرت اودر شش گوشه جهان بیچد . اما «Le Villi» و «Edgar» را می‌توان بمنزله پیشگویی و بشارتی تلقی کرد . آیا واقعاً یکصد سال از آن تاریخ می‌گذرد که **پوچینی** در یکی از شهرهای کوچک شمال ایتالیا بنام «Lucca» دیده بجهان کشود ؟ خانواده **پوچینی** با خانواده **باخ** در آلمان دارای شباهتمائست : افراد خانواده **پوچینی** هم پشت سر هم ، رهبر ارکستر ، نوازنده ارک و آهنگساز بوده‌اند . هنگامی که **میکله** «Michele» رخت از جهان بریست از حال و منال دنیا فقط هفت کودک برای زش بمیراث گذارد که **جیا کوموی** شش ساله کوچکترین آنها بود . در آن ایام این خانواده دچار تنگدستی و مضیقه فوق‌العاده‌ای بود اما مادر او توانست برای **جیا کوموی** مستعد ، کمک خرج تحصیلی در کنسرواتوار **هیملان** بدست آورد . دو سال تمام **پوچینی** زیر نظر «Bazzini» و Ponchielli به تحصیل و مطالعه پرداخت . او با برادران کوچکتر خود و یکی از سرعموهایش در حجره کوچکی می‌زیست ؛ کتاب تحمل گرسنگی را نداشتیم . غذای من تقریباً بدست ، اما

با آتش‌های غلیظ و آب‌گوشتهای رقیق و غیره معده خود را پر می‌کنم . شکم من بهمین راهی است . . . با «Capriccio sinfonico» که مقدمه آن بعدها در «La Bohème» هم‌بکار رفت این شاگرد مدرسه ، مردم و معلمینش را بحیرت انداخت . استعداد نوری انظار را بخود جلب می‌کرد . با تصنیف «مانون لسکو» و «بوهم» اولین مراحل بسوی شهرت جهانی طی می‌شود . موفقیت‌های معنوی ، پیروزی‌های مادی هم به‌مراه دارد . آنچه بدنبال این آثار آفریده شد همه‌حاکمی از این بود که **پوچینی** مصنف

نوشتۀ ERNST KRAUS از مجله Musica



با استعداد آهنگهای ایرانی است و در زمینه هنر صحنه‌ای استعداد و افکار بدیعی دارد :  
**توسکا** «Tosca»، «Madame Butterfly»، «دختری از مغرب زمین زرین» و سرانجام «توراندخت»  
 نامم که نموداری از قدرت خلاقه او در تصنیف ایراست همگی دلالت بر این معنی دارد .  
 هنگامی که **پوچینی** در ۱۹۲۴ در حین عمل جراحی در بروکسل بمرگ درد ناکی چشم از  
 جهان فروبست ، دنیا مردی را از کف داد که تا واپسین دم شعله حیات و سرزندگی را حفظ  
 کرد و مرگ او همچون الحان حساس و دلکش ایراهایش تارهای قلب جهانی را بارتعاش در  
 آورد. **آرتورو توسکانینی** هنگامی که نخستین اجرای «توراندخت» را در ۱۹۲۶ در  
**سکالی** میلان رهبری می کرد و به موضعی رسید که دیگر مرگ استاد رشته اثر او را از هم  
 گسسته بود از پشت میز رهبری گفت : «اثر استاد در این جا به پایان می رسد» .

مسلم است که **پوچینی** مقامش برتر از کسانی است که برای تفریح و ترفن و ایجاد  
 تأثیر در شنوندگان اثری می آفرینند . او موسیقی دان و انسانی است که با مردم مملکت خود  
 سرنوشتی مشترک دارد . بدیهی است او نمی توانست همچون وردی باشد و مانند او در زندگی  
 ملی ایتالیا سهمی بزرگ و برجسته بعهده گیرد . **پوچینی** خود را متعلق به همه جهان می دانست  
 بهمان نحو که **شتر اوس** و **لهار** Lehár نیز چنان می اندیشیدند . هنگامی که در سال ۱۸۸۰  
 میلادی در تصنیف آثار ایرانی ایتالیا «جهت» خاص پدیدار شد دیگر رؤیایا و خیالهای رومانستیک  
 ناگزیر از قوت و قدرت افتاد . مردم می خواستند که بر صحنه ایراهم زندگی حقیقی نمایانده  
 شود بدون این که آهنگ ساز از نشان دادن «حقیقت هراس آور» پروائی داشته باشد . بلی  
 مردم می خواستند با حقیقت روبرو شوند و از تحریک شدن اعصاب خود نیز بیمنگ نبودند .  
**پوچینی** موسیقی را با اتفاقات دراماتیک توأم کرد و حتی آنرا تحت الشعاع وقایع صحنه قرار  
 داد . موسیقی از نظر **پوچینی** یکی از بلا واسطه ترین ، نافذترین و محرک ترین وسایل هنری  
 بود و وظیفه داشت که زمینه و حالت وقایع صحنه را تهیه و تقویت کند و تأثیر قاطع درام را بحد  
 اکثر ممکن برساند . تهیه زمینه را **پوچینی** بعهده ارکستر می گذاشت و انصافاً هم در رنگ  
 آمیزی آن تسلط کامل داشت . اما رسیدن به حد اعلی در آثار او در وهله اول بعهده آواز  
 است و آوازهای مهیج ، دلکش و ملیح **پوچینی** به بهترین نحوی شاهد این مدعا است . با همین  
 ملودیهای شیرینی که امروز بطرز غیر قابل اجتنابی تکه پارمائی از آنها را وقت و بی وقت  
 از بلندگوها می شنویم و با درکافهها و مهمانخانهها ارکسترها آنها را بصورت قرصهائی بهمراه  
 غذا بخوردما می دهند **پوچینی** قهرمانان خیالی و ذهنی خود را آفرید و محیط شاعرانه‌ای  
 برای آنها ایجاد کرد که جادوی آن همه را تحت تأثیر قرار می دهد . از این جهت است که  
 ایراهای او در تنگ ترین فضاهای ممکن بهترین نمونه هنر رئالیستی می شود و با طول مدت  
 نسبتاً کوتاه خود چنان منعکس کننده وقایع دراماتیک می گردد که دل آدمی را بلرز  
 می افکند .

**پوچینی** با کار سخت و فرساینده‌ای موضوع و مایه اصلی کارهای خود را که باعث  
 هیجان و تحریک احساسات او می شد انتخاب می کرد . او نمی خواست که با موضوع داستانهای

خود فقط «جلب علاقه» کند و با شنوندگان را «بحیرت» بیندازد بلکه هم او بیشتر مصروف آن بود که اثرش بمنزله یک اعتراف بشری باشد و مسائل حاد روزگار او را بنمایاند . ما باین تلاش فوق العاده او هم در توصیف زندگی مشقت بار و حسرت زای جمعی از هنرمندان پاریس (در ابرای «بوهم» ) بر می خوریم و هم در تراژدی زندگی آن زن پست قد ژاپنی بنام چوچوسان Cho-Cho-San توأم با انتقاد شدید از نفوق بی معنی ملی و غرور نژادی با آن سروکار داریم . باچه حوصله ای استاد به مایه ای که در هر عمل صحنه ای نهفته است می برداخت و باچه دقتی هر کلمه از متن اپرا را بر می گردید ! فقط آواز مشهور کاورادوسی «Cavaradossi» بنام «اکنون در رأس و حرمان می میرم !» متعلق باو نیست . او در همه چیز و همه جزئیات اپرا نظارت داشت . یکی از نکات اصلی هر لیرتوی خوب و مؤثر اپرا آنست که وقایع آن باید تنها از طریق عوامل و اتفاقات بصری مفهوم باشد . این خودشایان توجه است که **پوچینی** بهنگام طراحی و خلق بدیع ترین و برجسته ترین آثارش اغلب با سایر موسیقیدانان اختلاف پیدامی کرد: درباره «مانون لسکو» با **ماسنه** «Masenet» بر سر «بوهم» با **لئون کوالو** «Leoncavallo» و در مورد «توسکا» با **فرانچتی** «Franchetti» اختلاف نظریدا کرد و بعدها هم بهنگام تصنیف «توراندخت» ، **بوزنی** «Busoni» با او رقابت برخاست . او مردم راحتی در کسوت های تاریخی با غمها ، شادبها و دردهایشان نشان می داد و با شیفتگی بسیار سرگرم کار رنگ آمیزی مختص هر اثر می شد : جنبه پاریسی «بوهم» جنبه رومی «توسکا» و خصیصه ژاپونی «باترفلای» و فس علیهذا - پوچینی در توصیف دقیق محیط ، ریزه کاریهای رنگین غنائی واقعاً استاد است . او در کارگاه خود با دقت و ممارست عجیبی برای تهیه «باترفلای» و «توراندخت» بمطالعه آثار فولکلوری موسیقی شرق اقصی برداخت . پوچینی اغلب بخوبی می دانست چه می خواهد و بعد از عهده آفریدن آنچه می خواست بخوبی بر می آمد . در تمام طول حیاتش دائم در پی یافتن موضوع های مورد علاقه خود بود و می خواست سرنوشت ها و فرآوانشیب های زندگی مردم را با تصاویری که در مخیله خود می آفرید توأم کند . «میمی» مسلول که در آغوش **رودلف** جان می سپارد و با اکتیزی بنام «لیو» که حتی در زیر شکنجه هم اسم مرد مورد علاقه خود را بروز نمی دهد همه از همین قبیل هستند . بخوبی می دانیم که او برای تهیه زمینه آثار خود نوشته های **هوگو و زولا** را در مد نظر داشت و حتی از «تراژدی فلورانس» اثر **اسکار وایلد** و «کیمیاگر» اثر **دانوئزیو** نیز برای طرح های اپرایی خود می خواست استفاده کند . **پوچینی** حتی با **گورکی** نیز برای تهیه موضوع اپرایی خود مربوط شد . واقعاً حیف از چنین طرحهایی که هرگز اجرا نشد !

اما ببینیم وضع فعلی اجرای این اپراها که همه مورد علاقه عامه هستند و مردم را مسحور می کنند از چه قرار است ؟ بزرگترین خطرها از طرف تماشاخانه ها و عادت متوجه آثار **پوچینی** است . فقط بی شعوری ممکن است باعث شود که اپراهای استاد را که جزء ثابت رپرتوار تمام اپراهای جهانست به حد آوار درجه دومی که در برنامه سالانه اپراها قرار می گیرند تنزل دهند . تنها بی استعدادی و نوع جدیدی از خود نمائی ممکن است کار را باینجا بکشد

که مثلاً برای نخستین اجرای «بوهم» گروهی از رهبران ارکستر، کارگردان‌ها و طراحان صحنه که همگی در درجه دوم اهمیت هستند دست بکار شوند؛ و این عملی است که در مورد «Schicchi» و «توراندخت» هم به همین اندازه قابل ملامت است. رهبری کردن اپراهای **پوچینی** بطرزى وارفته و بدون هیجان، بازی کردن آنها بدون داشتن تخیل و بدون در نظر گرفتن جنبه‌های رئالیستی و بالاتر از همه بر گزار کردن آوازهای آن بدون شور و شوق و احساس کاری ناراحت کننده است. باید یاد آورد که این موضوع در تئاترهای کوچک و بزرگ بندرت اتفاق نیفتاده است! براحتی می‌توان تعداد زیادی از رهبران درجه اول را نام برد که خلاف شأن خود دانسته‌اند و می‌دانند که بهنگام اجرای آثار **پوچینی** آنها از بیخ‌وبن باریک‌مورد مطالعه فرار دهند و از آن قبیل هستند: شوخ Schuch، بلش Blech، بوش، کراوس، کلابیرت Kleiberth و کارایان (اجرای «توسکا» در بین ۱۹۵۸). هیچ‌نوع موسیقی باندازه آن موسیقی که بر حسب طبع و نهاد خود بجای آن که خواهان بهیجان در آوردن شنوندگان باشد، در طلب ایجاد یک احساس لطیف و ساده قلبی در آنهاست محتاج به اجرا کنندگان هنرمندی که در کار خود جلب اطمینان کنند نیست. هر گاه در اجرای آثار **پوچینی** هیجانات و احساسات تند و نوحالی بر آوازخوانها مستولی شود، هر وقت حقیقت اثر دراماتیک هنری در اثر افراط در بکار برن عواطف و احساسات و تضعیف خبیثانه کشمکش‌های داستان امری باین عظیمی تبدیل به کار مطربان شود باید گفت که وای بحال **پوچینی**. اما در تاریخ جدید اپرا هم باندازه کافی می‌توان از اجراهای برجسته آثار **پوچینی** سراغ گرفت.

**پوچینی** غالباً از ستاینده‌گان برجسته موسیقی آلمان بود. در سال ۱۸۹۷ وقتی که برای اولین بار بآلمان آمد تا ناظر اجرای «لابوهم» توسط کرول Kroll باشد چنین نوشت: «اگر موسیقی من فاقد عناصر آلمانی بود من هرگز باین سهولت توفیق به یافتن پلی که ایتالیا را به آلمان می‌پیوندد نمی‌شدم. همان طوری که «ووزی» هنرمند شمالی نزد ایتالیاییها حق‌الهیّت یافت پس حالاً هم نباید از اعتراف باین موضوع شرم‌منده باشیم که استادان بعدی آلمانی مانند موتسارت، بتهوون و واگنر مارا در این راه بلاور ساختند.» رابطه **پوچینی** با آهنگساز نابغه **بایروت** (واگنر) طبق تحقیقات جدید به مناسبات **وردی** و **واگنر** خیلی شباهت دارد. **پوچینی** را هم می‌توان یک **واگنری** دوآتشه دانست البته بادر نظر گرفتن این حقیقت که او هرگز در کار آفرینش هنری استقلال خود را از دست نگذاشت. **پوچینی** چه سخت به «تريستان» «خواننده‌گان استاد» و بخصوص به «پارسیوال» دلبسته بود! او باین یارتمی تورها از عهد جوانی مأنوس بود. در آن عهد یکی از ناشران برای این که او بتواند گزارشی درباره اجراهای مختلف آثار **واگنر** در آلمان تهیه کند این یارتمی تورها را با وسپرده بود. این واقعاً مایه حیرت است که **پوچینی** «اهل دنیا» به «پارسیوال» اخروی دلبسته باشد! اما بدانید که **پوچینی** این اثر را در ایام جوانی تحت رهبری Levy در بایروت شنیده بود و از آن زمان دیگر خاطره آن را همیشه با خود به‌مراه داشت. برای آخرین بار یک سال قبل از مرگش در بین برای تماشای «پارسیوال» رفت. «با خود خیال کرده بودم که فقط پرده اول را ببینم اما از

عهدام برنیامد؛ تا پایان اپرا بروی صندلی خود در لژ میخکوب شدم. پنج ساعت تمام را خارج از این دنیا غرق در سرور و سعادت بسر بردم. عجب موسیقیدانی است! این آکورهای مداوم، این هارمونی عالی آرام بخش! امروز می‌دانیم که **پوچینی** قدرت و عظمت نهفته در آثار او **گنر** را تا حد طاقت فرسایی احساس می‌کرد «این موسیقی تکان دهنده ما را نابود می‌کند و قدرت تصنیف اثر جدید را از ما می‌گیرد...»

این موسیقی دان که شهرت جهانی او بعنوان مصنف اپرا در زمان حیاتش فقط با چند تن معدود قابل قیاس است بعنوان يك انسان نیز مردی دوست داشتنی بود. از نامه‌های او بخوبی برمی‌آید که او در عین آن که از عظمت کار خود اطلاع داشت ناچهارپایه فروتن و مهربان بوده است. همیشه کوشا بود که خود را بظاهر مردی خوشگذران و اهل دنیا نشان بدهد و در ساعات فراغت خود بهمان اندازه که به شکار و لیبستگی نشان می‌داد به موتورسیکلت سواری هم ابراز علاقه می‌کرد. اما هنگامیکه در دامن طبیعت در کنار درختان سرور و صنوبر و در جوار اسبها، گریه‌ها و مرغان نغمه سرای خود بسر می‌برد و سیکاری در گوشه لب داشت ماسک معمول خود را از صورت برمی‌داشت و دیگر يك تبدیل به يك فرد روستائی می‌شد.

این عشق و علاقه ساده و کودکانه بطبیعت او را بمقدار زیادی به **یانچک Janacek** که معاصر او بود مربوط می‌ساخت. **پوچینی** حتی يك بار با تمام شکار غیر مجاز بمحاکمه کشیده شد. با آنکه کی دقت در کارهای **پوچینی** سهولت می‌توان پی برد که او از شمار هنرمندانی بود که خصلت و خوی زنانه در نهاد خود دارند و بهمین علت هم هست که او بهتر از هر مصنف دیگر در آفریدن زنان نرمخوی نازک دل در آثار خود موفق یافته است. واقعاً **پوچینی** هنگام تصنیف اثر خود تا حدی باور نکردنی می‌توانست در اخلاق، روحیات و عواطف شخصیت‌های اثر خود نفوذ کند. او در زندگی نیز با «میمی» قهرمان جاویدان خود هم‌دردی می‌کرد. او به **ریکوردی Ricordi** چنین نوشت: «حتماً در روی میز تحریر خود نسخه‌ای از پرده چهارم را دارید؛ لطفاً بخاطر من آنرا باز کنید و به آنجا که **میمی** دست پوش خرزهایش می‌گیرد نگاهی بیندازید. فکر نمی‌کنید که این لحظه مرگ قدری فلاکت‌بار است؟ دو کلمه دیگر، اگر با لطف و مهربانی به **رودلف** رومی کرد کفایت می‌کرد. ممکن است این زیرکی و حیل‌گری من بوده باشد، اما در آن دم که این دختر که اینقدر برای او زحمت کشیدم می‌میرد دل‌م می‌خواست که اینقدر خود خواهانه از دنیا نرود و قدری هم بفکر کسی باشد که اینقدر بخاطر او متحمل شدايد و مرارت شده است.» **پوچینی** همین است. جویای آن نبود که در شنونده شیفتگی و حال عرفانی ایجاد کند بلکه پروای کارزندگی دوست داشتنی و لطیف‌را داشت. می‌خواست قبل از همه چیز دلها را «بلرزاند». «من برای قهرمان بازی آفریده نشده‌ام. به چیزهای کوچک و جزئی دلبستم و من فقط و فقط می‌خواهم و می‌توانم که برای امور جزئی آهنگ بسازم اما بشرطی که این امور حقیقی، انسانی و احساساتی باشند و در دل آدمی راه پیدا کنند.»

ترجمه ك - جهان‌داری